

ارباب حلقه‌ها

ماجرایی که از یک کیسه پول شروع شد

مروری بر کتاب «من نوکر بابا نیستم»

نلی محجوب
 نویسنده: احمد اکبرپور
تصویرگر : حمید بهرامی
چاپ دوم : ۱۳۸۴
تعداد : ۳۰۰۰ نسخه
ناشر : نشر افق

داستان «من نوکر بابا نیستم» در فضایی روستایی اتفاق می‌افتد، احمد اکبر پور نویسنده کتاب با بهره‌گیری از من راوی برای روایت هر فصل به توصیف موقعیت‌های داستانی می‌پردازد و در حقیقت داستانی را رویِ اِ پی می‌ریزد که در هر فصل یکی از بچه‌های خانواده که درگیر ماجرا هستند به گره گشایی داستان می‌پردازد.

داستان با توصیف موقعیت مکانی از زبان کوچک‌ترین پسر خانواده آغاز می‌شود: «مثل همین حالا از توی بالاخانه حیاط را توصیف کرده بودم: یک در چوبی که از لای درزهای آن می‌توان درخت گرز توی کوچه را دید. روی چف آهنی اش یک بز کوهی کشیده‌اند. اتاق‌ها را دورتادور حیاط ساخته‌اند. اول اتاق پدر است، بعد انبار کاه و یونجه که از راه درپچه‌ای به طویل‌له چسبیده است. . . »

گره‌افکنی داستان همزمان با افتادن کیسه پول پدر در مستراح شروع و خط اصلی داستان آغاز می‌شود. بسته پول پدر در مستراح می‌افتد و او مرده خسیسی است انتظار دارد یکی از پسران به داخل چاه برود. اما هیچ‌کدام از بچه‌ها راضی به این کار نمی‌شوند و حتی در مقابل پدر مقاومت می‌کنند و درگیری از همین‌جا بالا می‌گیرد. داوود که همیشه سعی می‌کند عزیزدانه بابا باشد، این بار تن به این کار نمی‌دهد و شروع داستان با روایت او آغاز می‌شود. یونس و یحیی برادران دیگر مدام به او می‌گویند: «نوکر بابا، تو مستراح!» و همین باعث مقاومت و مخالفت بیشتر داوود می‌شود. روایان دیگر داستان که ادامه روایت و یا تکمیل آن از زاویه دید آنها صورت می‌گیرد پدر، یونس و ساره هستند.

یونس در ابتدای روایت چنین می‌گوید: «حالا که فرصت به من رسیده، اول باید خیلی چیزها را فاش کنم. اگر اینها را توی دلم نگه دارم می‌دانم که باز هم مثل همیشه به اِ سی‌وردی ام می‌شوم.»

اما در ادامه ماجرایونس و داوود برای حل معضل پیش آمده با هم یکی می‌شوند و ارتباطی صمیمانه برقرار می‌کنند. روایت ساره هم که مدت‌ها سکوت کرده به گونه‌ای است که به واسطه ماجرای افتادن کیسه پول در مستراح و اتفاقات حاشیه آن لب به سخن می‌زنم. یحیی‌گداید: «خودم می‌دانستم که به روز حرف می‌زنم. همیشه تو خواب می‌دیدم که از روی یک کوه بلند دارم برای بچه‌های کلاس انشا می‌خوانم.»

در داستان من نوکر بابا نیستم، هر کدام از شخصیت‌ها به صورتی جداگانه به واگرمی می‌پردازند. پدر، یونس و ساره شخصیت‌هایی فرعی هستند و داوود نقش شخصیت اصلی داستان را ایفا می‌کند و شاید بتوان گفت ماجرای افتادن کیسه پدر به عنوان یک موتیف در همه این روایت‌ها تکرار می‌شود. و نقطه مشترک همه روایت‌ها است که در کنار هم این داستان را پی می‌ریزند. اکبرپور با بهره‌گیری از روایت توانسته به خاستگاه و دید هرکدام از شخصیت‌ها دست پیدا کند و با توجه به سن و موقعیت هر یک از اعضای خانواده به شرح ماجرا بپردازد و با بهره‌گیری از لحنی طنزآمیز داستان را پیش ببرد. در حقیقت نویسنده با تغییر راوی نیاز به تعلیق در داستان را کم‌رنگ‌تر کرده است.

داستان در فضای رثال و مکانی روستایی اتفاق می‌افتد. بنابراین نویسنده با بهره‌گیری از فضا و مکان و ارتباط خاص روستا، مجال گریز را برای داوود فراهم می‌کند تا در کنار این گریز از کل ماجرا هم باخبر بماند. اما همین فضا مجال هروگنه آشنایی زدایی را از بین برده است. می‌توان گفت که هر یک از روایت‌ها به گونه‌ای موفق در کنار داستان اصلی بیان شده است و به شکلی همسو و به شکل تکه‌پاره‌هایی به سمت مرکز داستان گرایش دارند. در عین حال می‌توان گفت نویسنده با بهره‌گیری از همین شیوه روایت سعی در ارائه نوآوری داشته است که موفقیت او در ارائه این شیوه بحث بیشتری می‌طلبد.

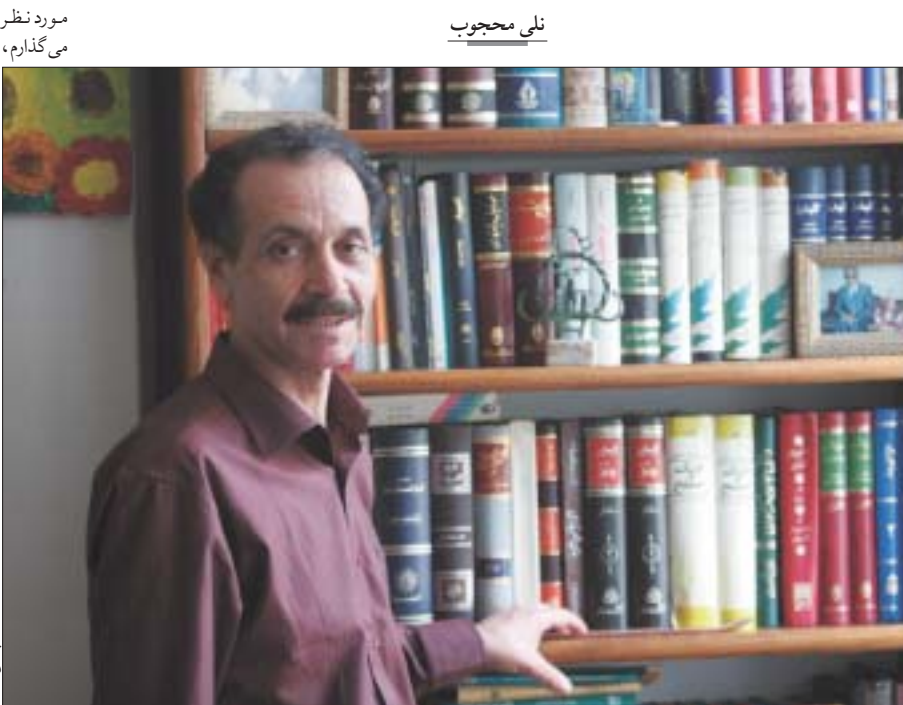
اما اکبرپور در به کارگیری زمان روایت و بهره‌گیری از زمان حال فرصتی به خواننده می‌دهد که ارتباط نزدیک‌تری با داستان و موقعیت‌ها آن پیدا کند و از نظر باورپذیری موفق به خلق فضایی باورپذیر و حقیقت‌مانند شده است. هر چند بسیاری از کودکان امروز از چنین فضای دور هستند اما می‌توان المان‌هایی را یافت تا آنها نیز با داستان ارتباط برقرار کنند. اما حرکت داستان با استفاده از اصل حرکت ساختار از منفی به مثبت توانسته داستان را به گونه‌ای پیش ببرد که در نهایت هم یونس و هم داوود از رفتن به داخل چاه خلاص شوند و مهراب برادر بزرگتر آنها برای نجات پسرعموی طمعکارشان که برای برداشتن کیسه به داخل چاه رفته این مسئولیت را بپذیرد و از طرفی پدر هم به پول هایش دست یابد.

اما شاید بتوان گفت عدم بهره‌گیری از فضاهای جدید داستانی و ارتباط شخصیت‌ها که به همان کلیشه‌های همیشگی پدراسالاری و مقابله فرزند با اوست، باعث شده است تا در ابتدای داستان کشش لازم برای مخاطب کاهش پیدا کند. اما نویسنده با چاشنی شبیختن‌های کودکانه موفق به ایجاد همدات‌پنداری در مخاطب می‌شود تا در نهایت به پایان داستان در بخش تعادل ثانویه برسد که به دست آوردن مجدد پول‌ها است و بازافتن آرامش خانواده.

ادبیات

گفت‌وگو با رضی هیروندی، مترجم

هر ترجمه نوعی تفسیر است



این کتاب را نوشته بودم. «با این حال این کتاب قابل ترجمه نیست یا بهتر بگویم من نمی‌توانم این کتاب را ترجمه کنم، مجبورم اضافه کنم که اگر امروز دکتر زیوس را با راجتی نسی ترجمه می‌کنم شاید به دلیل مختصر تجربه‌ای باشد که از ترجمه آثار سیلور استاین به دست آورده‌ام. دلیل دیگری خط‌صه‌ای است که در هر یک از کتاب‌های دکتر زیوس وجود دارد و خواننده را به دنبال خود می‌کشد. کارهای دکتر زیوس عمدتاً قصه منظوم‌اند و وقتی قصه خوب با زبان شیرین و تصویرگری منحصربه‌فرد همراه باشد خوبه‌خود خوانندی و لذت‌برذنی است ولو اینکه در جریان برگردان پاره‌ای از لطایف شعری آن از دست برود. تازه در مورد آن لطایف هم مترجم بیکار نمی‌نشیند و با لطایفی دیگر از زبان مقصد تا حدودی جبران‌اش می‌کند.

البته دکتر زیوس تنها قصه‌پردازِ نکرده، او تپ‌ها و شخصیت‌هایی دوست‌داشتنی خلق کرده که معروف‌ترین آنها گربه‌با کلاه و هورتون هستند.

«پس ما با دکتر زیوس قصه‌پرداز، شاعر و تصویرگر روبه‌رو هستیم.

بله، بعضی از منتقدان او را به لحاظ نوآوری و اثرگذاری هم قد و قواره والست‌دبستی می‌دانند. نام اصلی اش کتودور گایزل زیوس بود اما آثارش را با نام مستعار دکتر زیوس منتشر می‌کرد و کارهایی که نمی‌توانست به لحاظ متن به طور کاملآ دلخواه اجرا کند با دو نام مستعار دیگر یعنی تتو لوسبگ و رزتا استون و با تصویرگری هنرمند دیگری چاپ می‌کرد.

«با توجه به تمام این موارد به چه ویژگی‌هایی در اثر توجه می‌کنید تا آن را برای ترجمه انتخاب کنید؟

من ملاک‌های مختلفی دارم. یکی اینکه اثر باید متفاوت و نو باشد. البته منظور من از نو بودن تاریخ انتشار آن نیست. دوم اینکه دارای ارزش والای ادبی و جای آن در عرصه ادبیات ما خالی باشد و آخرین ملاک انتخاب یک اثر برای ترجمه خودم هستم یعنی ترجمه آبرومندانه کار باید از من ساخته باشد.

«شما تخصص خاصی در شعر و ترجمه آن دارید یا توجه به تخریبات‌تان آیا می‌توانید بگویید ترجمه شعر به صورت نغمه‌ای امکان‌پذیر هست یا خیر؟ و آیا مشابهت‌هایی در اشعار فارسی و انگلیسی وجود دارد؟

تا آنجا که من می‌دانم ترجمه شعر کودک از زبان‌های بیگانه به زبان فارسی انگشت‌شمار است. یکی از نمونه‌های شاخص ترجمه‌ای از محمود کیانوش شاعر گراقتدر ماست. من نتوانستم اصلی ترجمه‌های ایشان را پیدا کنم اما دوستی که ترجمه‌ها را با متن اصلی مقایله کرده می‌گفت فاصله

لفظی وژاگنی متن‌های اصلی با ترجمه‌هایشان زیاد است و در ترجمه منظوم چاره‌ای جز این نیست. چون اگر آقای کیانوش می‌خواستند لفظ‌گرایی را به آن معنا بگیرند که در مقابل هر لفظ، لفظی معادل در فارسی بگذازند موفق نمی‌شدند. اصولاً ترجمه شعر به صورت منظوم آن گونه که مورد نظر ترجمه‌شناسان است ممکن نیست. شاعران انگلیسی دان ما در عمل به این نتیجه رسیده‌اند و برای همین اکثر ترجمه‌ها که کمتر شاعر ژانگانه‌دانی دست به ترجمه منظوم زده است. من به صورت اتفاقی و آنکه از قبل برنامه‌ای با قصد رکوردگذاری داشته باشم بیشتر آثار شعری موجود را ترجمه کرده‌ام. منظوم آثار شعری ترجمه شده برای کودکان است. این ادعای کمی به خودی خود هیچ امتیازی برای من محسوب نمی‌شود. آنهایی که غریبال به دست دارند می‌توانند نگاه کنند و یک امتیاز کوچک اینجا و آنجا به من بدهند.

من ضمن افت و خیزیایی که داشته‌ام به شگردهایی شخصی در ترجمه شعر دست یافته‌ام که قصد تبدیل کردن آنها به نسخه‌برای مترجمان دیگر را ندارم. در کنفرانسی که در مهرماه ۸۴ با موضوع ترجمه ادبی در دانشگاه مشهد برگزار شد تجربیاتم را در زمینه ترجمه شعر ارائه کردم. خلاصه اینکه ترجمه شعر در نظر من امکان‌پذیر است. هنوز هم بر سر حرفم ایستاده‌ام و می‌گویم با مقدار لازم ذوق و شوق و دهن‌چندان تلاش و کوشش می‌شود شعر ترجمه کرد. حالا اگر به نظم نشد به نثر.

«در این تبدیل شدن به نثر آیا هر شعری قابل تبدیل است؟ به عنوان مثال دکتر زیوس در کارهایش بازی کلامی و حتی واژه‌سازی‌های عجیب و غریب دارد. شما چقدر توانسته‌ید متن اصلی پاینده باشید و اصلاً چرا دکتر زیوس را انتخاب کردید؟

ابتدا می‌خواهم جمله‌ای از میشل فوکو نقل کنم که

می‌گوید: «هر ترجمه ادبی نوعی تفسیر است و هدف ترجمه ایجاد تأثیر مشابه.» این را اضافه‌کنم که این تفسیر هر قدر به

متن اصلی نزدیک تر باشد ترجمه‌تر است و هر قدر از متن اصلی فاصله بگیرد به بازنویسی و ترجمه آزاد که مورد نظر ما

نلی محجوب

مورد نظر ته‌لیدت کنند. پس اساس را بر وفاداری متن می‌گذارم، در عین پایبندی به حق و حقوق خواننده زبان مقصد که بتواند تا حد ممکن به اندازه خواننده زبان مبدأ دریافت کند و لذت ببرد. اگر متنی باشد که از حد جمعی تغییرات بیشتری پیدا کند اساساً عطایش را به لغایش می‌بخشم و ترجمه‌اش نمی‌کنم.

«شما ابتدا به سراغ سیلور استاین رفتید و بعد به سراغ زیوس در حالی که زیوس قدیمی‌تر است و جای آن هم بسیار در ادبیات کودک ما خالی بوده است.

چند دلیل وجود داشت. ابتدا اینکه من در جامعه محدودی زندگی می‌کردم و با همه کتاب‌ها سرورکار نداشتم. اساساً هم آدم ادبی نبودم بلکه بیشتر آدمی اجتماعی و سیاسی بودم. بیشتر ادبای نسل ما و نسل قبل از ما بیش از زیادی از زندگی‌شان را صرف فعالیت‌های سیاسی کرده‌اند و من هم در ابتدا ادبیات مشغله اصلی زندگی‌ام نبود. کتاب «درخت بخشنده» تصادفی به دستم رسید و اگر زمانی که با شور و شوق به دانشگاه رفته در رشته ادبیات انگلیسی ثبت‌نام کرده بودم و این شوق و ذوق در من مانده بود و سیاست آن را کنار ن‌زده بود طبیعتاً با برنامه به سراغ ترجمه می‌رفتم و در حد امکان بررسی می‌کردم و شاهکارهای ادبیات کودک را که هنوز هم معتقدم بسیاری از آنها ترجمه نشده، انتخاب می‌کردم طبیعی است که ابتدا زیوس را انتخاب می‌کردم. حداقل به خاطر حق‌تقدمش نسبت به سیلور استاین اما تصادف مرا اول به سمت سیلور استاین کشاند. علت دومی هم شاید بتوان گفت گرایش من به طنز و شعر بود. طنز سیلور استاین یک طنز دیگرگونه است هرچند به لحاظ اجتماعی و قصه‌گویی کارهای زیوس را قوی‌تر از کارهای او می‌دانم و اعتراف دیگر اینکه حتی سال‌ها پیش زمانی که کتاب‌های زیوس به دستم رسید درک عمیقی نسبت به کار زیوس نداشتم و مدتی لازم بود که خود من هم پخته شوم و دید وسیع‌تری پیدا کنم و ظرایف و زیبایی‌های هنری را در گستره وسیع بینم و همزمان با لذت بردن از متن به درک خاصی از آن هم دست پیدا کنم.

«به وضیعت ترجمه شعر کودک و نوجوان در ایران بازمی‌گردد، یحیی هست که ترجمه جای تالیف را تنگ کرده و از جهت دیگر تأثیر ترجمه و تالیف برهم مدنظر است. شما چه نظری دارید؟

ابتدا اجازه بدهید اعلام موضع کلی کنم که من هم اساساً معتقدم باید به تالیف بیشتر بیت‌داد. باید از نویسندگان خودی حمایت کرد، امکاناتی برای رشد نویسندگان جوان در اختیارشان قرار داد، منتسکیو می‌گوید: «اگر همواره ترجمه کنید، هرگز کسی شما را ترجمه نخواهد کرد.» تا اینجا کلیاتی است که فکر نمی‌کنم مخالف داشته باشد. اما اختلاف‌نظر بین دوستان نویسنده و مترجم از کلمه چگونگی باید به تالیف اهمیت داد آغاز می‌شود. من فکر می‌کنم اهمیت دادن به کارهای تالیفی و نویسندگان نه با پخشنامه امکان‌پذیر است و نه با دستورالعمل و نه با استبداد رای و تک‌بینی و تک‌سویه اندیشی. در همین‌جا اضافه کنم واقعاً ادبیات و ترجمه ادبیات کودک قییم‌بردار نیست. حدود ۲۰۰ سال است عده‌ای از کسانی که دست‌اندرکار ادبیات هستند این حرف را می‌زنند که ترجمه جای نویسنده‌ها را تنگ کرده. ستوالی که برای من مطرح است این است که مگر کسی که توان نویسندگی دارد نویسنده دیگری می‌تواند جلوی او را بگیرد، ما باید تفاوتی بین کتاب‌های مادی و معنوی قائل باشیم. اثر ادبی مثل کالاهای مادی و خوراکی نیست که مثلاً برای اینکه بچه‌ها، خوراکی وطنی بخورند دستور بدهیم بچه‌ها برشتوک بخورند تا ذائقه آنها برشتوکی شود نه کورن فلکسی. ادبیات وطنی و غیر وطنی ندارد. شاهکارهای ادبی متعلق به همه جهان است وانگهی زمانی که آثار خوب کودکان را ترجمه نمی‌کردند و بسیاری از این آثار هم ترجمه نشده باقی مانده (که به نظر من باید ترجمه شود آن هم با برنامه‌ای مشخص و دستگاه‌های دولتی) آیا نویسندگان یا پشرفتر کردند؟ مثلاً سیلور استاین یا دال را چند سال بعد از اولین آثارشان ترجمه کردیم. دکتر زیوس اولین کتابش را ۱۹۳۷ و نوشته و من سال ۲۰۰۶ آن را ترجمه کرده‌ام، شخصاً معتقدم اگر نویسندگان و شاعران طراز اول خارجی را معرفی کنیم نه تنها جای نویسندگان خودی را تنگ نکرده‌ایم بلکه جای آنها را باز کرده‌ایم و افق دیدشان را گسترش داده‌ایم. همان‌طور که نویسندگان داخلی جای هم را تنگ نمی‌کنند، نویسندگان در عرصه جهانی بازی‌دهنده و اندیشه‌دهنده به یکدیگر هستند. نکته جالبی که به نظر می‌رسد اینکه بیشتر این سرورسدها در حوزه ادبیات کودک و نوجوان است. چرا در ادبیات بزرگسال مطرح نمی‌شود که چرا لوکرا را ترجمه می‌کنند هم‌طور ریسنوس یا باز. . . آیا ترجمه از ادبیات کلاسیک از داستانیفسیکی، تولستوی، شولوخوف و مارکز و یوسا‌جای کسی را تنگ کرده است؟ آیا ترجمه شولوخوف سبب شده که محمود دولت‌آبادی ظهور نکند؟ آیا ترجمه چخوف باعث شد دکتر ساعدی، بیضایی و رادی به وجود یابند؟ مگر نه اینکه شاعرانی مانند شاملو و آزاد هر وقت فرصت دیدار می‌کردند از شاعران مورد علاقه خودشان ترجمه می‌کردند.

پس چرا این اعتراض در ادبیات بزرگسال مطرح نمی‌شود؟ و باز ستوالی که برای من مطرح است اینکه عده‌ای از دوستانی که به صف مخالفان ترجمه پوشتنه‌ای از کسانی هستند که خودشان هم ترجمه می‌کنند. وقتی حتی آن‌ها هم پرسیم که چرا با وجود چندین ترجمه مختلف از آثاری مثل شازده کوچولو باز هم به سراغ ترجمه آن رفته‌اند در پاسخ می‌گویند چون این کار متفاوت است، مگر چه گفته‌ایم؟ ما هم با ترجمه بازاری و مبتذل اعم از تالیفی و ترجمه‌ای مخالفیم. ما هم آثار خوب جهان را ترجمه می‌کنیم و آثار شاخص را در جارد در رینگ در زمان مراکز رسمی هم به جای بلند کردن علم مخالفت، برنامه‌ریزی مشخصی برای ترجمه آثار مطرح جهان صورت بدهند و همان‌ها بگویند و آمار بدهند که متولیان مراکز انتشار رسمی چقدر از آثار برجسته ادبیات جهان را ترجمه کرده‌اند و اگر کار مهمی در این زمینه نکرده‌اند پس شاید لااقل بگویند چقدر زیر بال نویسندگان وطنی را بگیرند!

«چه کارهایی ریرچاپ و در دست ترجمه دارید؟

ایجاد ترجمه «فرهنگ شیطان» برای بزرگسالان و ترجمه «خوش‌بودن بخیر» از گرسنگی‌مردن. «شعار من هم در روزهای عید این است که: دست‌بر‌زنن مگر اینکه خطر دور شدن از خواننده

دوشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۸۵

خبرها

کتاب‌بازار

شرق: «شب‌های شیرین»

نام مجموعه داستانی است به‌قلم محمد میرکیانی به‌عنوان صد و ده قصه پیش از خواب کوچولوها که برای پسرلران و مسادران، قصه‌گویان و مربیان پیش‌دستان به نگارش درآمده، این مجموعه در حقیقت با هدف بالا بردن توانایی قصه خواندن نوشته شده است، به گونه‌ای که قصه‌گو به هر لهجه و هر طور که دوست دارد قصه‌ها را بخواند، فضای داستان طنزگونه و شادی‌آور است. این کتاب توسط موسسه فرهنگی منادی تربیت منتشر شده است.

«گوسفندی که می‌خواست بزرگ باشد، خیلی بزرگ» توسط ژوزف تولیالا نوشته و سورا‌حق‌پرس‌تار آن ترجمه کرده، داستان گوسفندی است که تصمیم می‌گیرد که زیاد بخورد تا بزرگ شود اما هر چه بیشتر خورد باز هم بیشتر زیادتر می‌خواهد خیلی زیادتر.

این کتاب برای گروه سنی الف توسط انتشارات کانون پرورش فکری به چاپ رسیده است از دیگر کتاب‌های این انتشارات قصه «الا و سنگ» است که توسط مجید عمیق نوشته شده و برای گروه سنی ب به چاپ رسیده است داستان سلطانی است که قصد دارد یک الاغ و یک تخته را به دادگاه ببرد و محاکمه کند. کتاب دیگری این انتشارات با نام «کلاس بهار» سروده محمدحسن حسینی برای گروه سنی ب و ج و «درخت خانه ما» سروده محمود پور‌هواب برای همین گروه سنی به چاپ رسیده است. «فرمزی» نوشته لاله جعفری و تصویرگری راشین خیریه نام دیگر کتاب انتشارات کانون پرورش فکری است. فرمزی مجموعه هفت قصه کوتاه برای کودکان پیش دبستانی است، قصه‌هایی که رویاهای کودکان را به تصویر می‌کشند و دنیا را با دید کودکان روایت می‌کنند.

انتشارات شبایوز به تازگی کتاب‌هایی را برای گروه‌های سنی مختلف روانه بازار کرده است و «نشانی» نام کتابی از احمدرضا احمدی است که برای گروه سنی ب و ج در نظر گرفته شده: «آن روز که مادر بزرگ سرفه می‌کرد زمستان بود. یک چهارشنبه

سرد آخر هفته بود. کنار تخت مادر بزرگ یک شیشه خالی شربت سینه در جعبه آن بود. . .

«مرد آوازخوان» کاری از هدا حدادی برای گروه سنی ب و ج توسط همین ناشر به چاپ رسیده است: «مردی که آواز می‌خواند، آوازهای بلند، آوازهای شگفت. . . برای راک بزرگ داشت. «زربال» نوشته جمال‌الدین اکرامی و تصویرگری فرشید شیعی برای گروه سنی د و ج منتشر شده و داستان پرده‌ای به نام زربال است، زربال شاهین بلندپرواز کوهستان و جفت زربایش تیزپر در آخرین پرواز عصر از فراز بیشه زار گذشتند و . . . این داستان تلاش این دو برای رهایی از دست شکارچی است. «تاپ، تاپ» نوشته فاطمه شهیدی‌رستم برای گروه سنی ب و ج در نظر گرفته شده است: «هزار سال از روزی که آدم کوچولو به سفر دور دنیا رفته بود می‌گذشت. او، قبل از این سفر، می‌گفته بود: -ا، چقدر از همه چیز خسته‌ام». داستان این کتاب تلاشی است برای دوست داشتن و دیدن زیبایی‌های زندگی و رسیدن به خوشبختی.

«من و دوستانم» کتاب دیگر انتشارات شبایوز به قلم فریده خلعت‌بری است که به دوستی کودکان و کپ و گفت‌ها در دنیای مجازی-سننی ب و ج به چاپ رسیده است: «اینجا هاوایی است. این هم

یکی از دوستان خوب من است. ساعت دو و نیم پامداد است. بیدارش کردم تا با او حال و احوال کنم!»

اعلام

اسامی برندگان IBBY

خانه داستان : هیات داوران IBBY، بزرگداشت جایزه هانس کریستین اندرسن ۲۰۰۶ را به شرح زیر اعلام کرد:
۱- مارگرت ماهی در تایتل از کشور نروژ
۲- ولف اربلرپخ در تصویرگری از کشور آلمان
این جایزه در روز ۲۰م سپتامبر ۲۰۰۶ به مراسم گشایش کنفر IBBY در پکن به برندگان اهدا می‌شود.
هیات داوران زبان به کار رفته در کتاب‌های «ماهی» را شاعرانه‌ترین زبان نوشته مرجان فولادوند و تصویرگری اثر کتی‌کناپور و «قلب ماوراءالطبیعه» بهره گرفته است.
آثار ادبی او پر از عناصر ماوراءالطبیعه و مقدس است و در عین حال از استعاره‌های شخصی فراوانی برای بیان تجربیات و ماجراهای کودکي و نوجوانی استفاده کرده است.

کتابخانه

کتابخانه مونیخ و پنج کتاب ایرانی برگزیده کانون پرورش فکری: پنج کتاب ایرانی در فهرست آثار برگزیده کتابخانه بین‌المللی معتبر مونیخ در آلمان رار گرفت. این کتابخانه ویژه نوجوانان همه‌ساله با انتشار مجموعه‌ای با عنوان «Wite Ravens» عناوین کتاب‌های منتخب خود را توسط متخصصین ادبیات کودک بررسی و انتخاب می‌شود در این مجموعه منعکس می‌کند. در این مجموعه در سال ۲۰۰۶ کتاب‌های ایرانی «فیل در خانه تاریک» اثر مولانا با تصویرگری فیروزه گل‌محمدی از انتشارات افق، «امام‌مهربان» نوشته مرجان فولادوند و تصویرگری اثر کتی‌کناپور و «قلب زیبای بابور» نوشته جمشید خانیان و تصویرگری علی اصغر محتاج از انتشارات کانون پرورش فکری، اشما که غریبه نیستند» نوشته هوشنگ مرادی‌کرمی از انتشارات معین و «نفسانه‌ها» نوشته محمدرضا یوسفی و تصویرگری علی نامور از انتشارات شبایوز در میان آثار برگزیده قرار گرفته‌اند.